۹. رؤیت هلال (۱۴۰۳/۰۷/۲۱)

موضوع: شنبه،۲۱ مهر ۱۴۰۳ - سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳)

- پیش‌گفتار(چکیده)
- ندرت روایات تقیه ای در شیعه و پالایش شدن آن ها توسط اصحاب
- اصطلاح متاخرین و متقدمین
- حاشیه جالب مساله نماز جمعه در عصر غیبت
- اصطلاح متقدمین و متاخرین در بیان محقق حلی و مقدمه کتاب معتبر
- عدم توجه علامه حلی در تقابل ادعای اجماع سید مرتضی در رویت قبل از زوال در ناصریات و خلاف
- لزوم بررسی اولین کتاب انعکاس دهنده اجماع سید در نسخه مصحف ناصریات
- هدف شیخ از نگارش تهذیب

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
روایات رؤیت قبل از زوال.
موضوعات فرعی:
معلوم شدن موارد تقیه در بین شیعیان تا قرن4 - محو موضوع تقیه در روایات با قدرت آل بویه - بعید بودن حمل روایت بر تقیه در قرن یازدهم به بعد - عدم اعتبار إعراض ِمدرکی - تبیین اصطلاح متقدمین و متاخرین - حواشی مسأله نمازجمعه در عصر غیبت - ادعای اجماع سید از کتاب مختلف به بعد - وجه تصنیف کتاب تهذیب الاحکام

ندرت روایات تقیه ای در شیعه و پالایش شدن آن ها توسط اصحاب

(00:10)

در صفحه پانزدهم فرمودند:

> **و أمّا الشهرة بين الأصحاب، فالأمر فيها هيّن بعد مخالفة كثير من أجلّاء المتقدّمين و موافقة أكثر المتأخّرين لهم، و تردّد آخرين في المسألة كما مرّ، على أنّ المعتمد من الشهرة في مقام الترجيح هي الشهرة بين متقدّمي الأصحاب، كرواة الأخبار و التابعين لهم. و أمّا الشهرة الحاصلة بعد زمان الشيخ رحمه اللّه ففيها كلام مشهور، و إن كان الحقّ عدم خلوّها عن نوع تأييد.[1]**

عرض کردم وقتی مرحوم سید در بزنگاه بحث میخواهند مختار خودشان را تثبیت کنند، چهار مسأله را مطرح کردهاند. اول: تعارض مستقر بین روایات بود. در آن تعارض عرض شد چه بسا قاعده "الجمع مهما امکن" جاری باشد و تعارض مستقر الی النهایه نباشد. دوم: ترجیح به مخالفت با عامه را برای روایات رؤیت قبل از زوال مطرح فرمودند؛ آن را هم عرض کردم که تقریباً زیر صد سال از سه کتاب اسم بردم؛ صاحب حدائق فرموده بودند که یکی از طرفین روایات تقیه است. مرحوم سید در اینجا فرمودند روایات رؤیت قبل از زوال، مخالف عامه است و رجحان دارد به اینکه خلاف تقیه باشد و در روایات مشهور، تقیه محتمل است. عبارت مرحوم صاحب جواهر را هم خواندیم. ایشان برعکس فرمودند؛ گفته بودند: در روایات رؤیت قبل از زوال تقیه است؛ مانعی هم ندارد که عدهای از عامه آن طرف باشند.

در مسأله مخالفت و موافقت، نکتهای که خلاصه بحث است، همین است: جلوتر هم عرض کرده بودم؛ از زمان صاحب حدائق، فی الجمله قبل از ایشان، اینکه در جمع بین روایات بگوییم اینجا تقیه صورت گرفته، حرفی نداریم. مطلب ناممکنی نیست. ما تابع هستیم که علماء از قرن دهم به بعد بگویند: بین این دو دسته از روایات، این تقیه است. اما روی حساب واقع میدانیِ بحث، خیلی بعید است. گوای غیر متصور است؛ در قرن اول و دوم و سوم روایات در فضای تقیه صادر میشده و شیعه هم بین خودشان میفهمیدند که ائمه از چه چیزی تقیه کردهاند. تقیه ها و مهمّات در فقه اهل البیت علیهمالسلام تا شروع قرن چهارم بین خود شیعه معلوم شده بود. بعد در حدود [سال] سیصد و پنجاه، دیگر رسمی شد. آل بویه که بغداد را گرفتند و خلیفه هم تابع آنها بود، شیعه قدرت حکومتی پیدا کردند. وقتی شیعه قدرت حکومتی داشتند، دیگر تقیه بهمعنای قرون قبلی محو موضوع شد. لذا در زمان شیخ مفید علماء شیعه حرفهایشان را میزدند؛ این جور نبود که

بگوییم شیخ مفید تقیه می‌کردند. بله، در میدان و در بغداد روشن است که کجاها تقیه می‌کردند. اما این‌که وقتی می‌خواستند فقه شیعه را بنویسند باز از روی تقیه بنویسند، این جور نبود. شاید بعضی از کتاب‌های شیخ صدوق مشعر به این است که طبق تقیه می‌نوشتند. بعضی از جاها معلوم می‌شود که روی فضای تقیه می‌نوشتند. اما نسبت به شیخ مفید شما جای را پیدا کنید که بگوییم: اینجا شیخ مفید از باب تقیه حرف زده اند؛ نوع کلمات شیخ مفید آن چیزی از شیعه است که بعد از طی شدن جریان تقیه‌ها می‌دانستند و بعد از استقرار فقه اهل البیت علیه‌السلام است. بعد هم سید مرتضی و شیخ الطائفه اینطور بودند.

خُب حالا آن چه که عرض من است، این است: آل بویه در این زمان قدرت پیدا کرده بودند، علماء شیعه حرف‌هایشان را زده بودند و به مواضع تقیه تصریح کرده‌اند که این روایات در زمان جلوتر تقیه بوده و حالا در فقه شیعه می‌گوییم تقیه بود. بعد از همه اینها، هیچ‌کدام از علماء تقیه را نفهمند و همینطور عادی بیایند و یک دفعه در قرن یازدهم و دوازدهم بگوییم یکی از این دو دسته از روایات، تقیه است. عرض من این است که این بعید است.

بله، در مانحن فیه، احتمال تقیه در روایات زوال باشد و شیخ الطائفه مطرح کرده باشند، شیخ مفید گفته باشند ما حرفی نداریم. آنها قرب عهد داشتند و می‌فهمیدند که فضا فضای بوده که در اینها تقیه بشود. اما شیخ اینها را جمع می‌کنند و همچنین شیخ مفید ، اصلاً در فضای آنها حرفی از تقیه نیست. علامه حلی بواحتی اینها را به بحث می‌گذارند و بررسی می‌کنند. یک نفر نمی‌گوید این تقیه بود یا یحتمل التقیه. حالا ما در قرن یازدهم بگوییم چون معارض هستند یکی از آنها تقیه است؛ در کتب اهلسنت هم ببینیم! آن وقتی که باید در کتب اهلسنت می‌دیدند، ندیده‌اند. یک مرحله‌ای مهم نزد بزرگان و اساطین مذهب طی شده است. آن جایی که تقیه بوده تذکر داده‌اند و توضیح داده‌اند. بعدش معلوم شده. این جور نبوده که همینطور برای آنها مبهم باشد و ما یکدفعه بگوییم تقیه است.

شاگرد: یعنی تقیه کشف نشده نداریم؟

استاد: در اول عرضم گفتم که محال نیست. ولی عملاً وقتی آدم نگاه می‌کند ندارِ ندار است. ما باید برگردیم تا با شواهد و تشابک شواهد و موضوع محوری و تعاضد قرائن مطمئن بشویم که این دسته از روایات تقیه است. در این حرفی ندارم؛ قبلش هم علماء شیعه نگفته باشند و اصل احتمال تقیه نداده باشند. نمی‌گوییم محال است؛ اما صحبت سر این است که این کتب، مخصوصا از حدائق به بعد، هر کجا تعارض می‌شود ایشان می‌گوید تقیه است. حل بحث را تماماً روی این قرار می‌دهند که یکی تقیه است. وحال آنکه احدی قبل از ایشان تا قرن دوازدهم احتمال تقیه اصلاً در ذهنش نبوده. تقیه یک امر میدانی است. معلوم می‌شد. محل ابتلای شیعه بود.

شاگرد: اصلاً مجرای تقیه در غیر مسائل حکومتی که با حاکمیت وقت تضاد داشته، در مسائل فقهی فرعی جزئی برای اهل البیت بوده؟ چون خود آنها حضرات را به‌عنوان شخصیت علمی می‌شناختند. گاهی به آنها ارجاع می‌دادند. چه ادعایی داشته که حضرت بخواهند تقیه‌ای یک حکمی را بفرمایند.

استاد: اشارات عرض می‌کنم؛ بعضی از کتابها مقدمات خوبی دارد. بعضی از کتابها خاتمه های خوبی دارد. خاتمه وسائل خیلی عالی بوده و به وزان آن خاتمه مستدرک هم مفصل شده. از کتاب‌هایی که مقدمات خوبی دارد، حدائق است. همین فرمایش شما را صاحب حدائق یک مقدمه دارند. اتفاقا نظر ایشان این است: گاهی حتی بین اهلسنت یک قول نیست ولی ما می‌گوییم روایت تقیه ای است. خُب این چه تقیه ای است که یک قول موافق آن نیست؟! می‌گویند: حضرت فرمودند:

«انا القیتُ الخلاف بینهم»[2]؛ تقیه برای القاء خلاف بین شیعه است، «لان لا یعرفوا». صاحب حدائق یک مبنایی به این صورت دارند. از صاحب جواهر هم مطرح شد، ایشان فرموده بودند «و فیه

بحث»[3]. برای صاحب جواهر خیلی مسلم نیست که این جور تقیه داشته باشیم.

شاگرد۲: تقیه مداراتی ندارتیم؟

استاد: تقیه مداراتی حتماً داریم.

شاگرد۲: شاید مواردیکه شما میفرمایید از باب تقیه مداراتی بوده. تا قرن چهارم از باب خوف بوده و بعد از آن از باب مدارات بوده.

استاد: تقیه مداراتی، مدارات با عامه بوده نه شیعه. شیعه بین خودشان میدانستند که این را بخاطر آنها گفتهاند. در میدانی که هنوز داغ بود و مدارات بالفعل بود، علماء میدانستند و برای هم سینه به سینه میگفتند. احدی در روات و فقها نگفته، ما در قرن دوازدهم میگوییم تقیه مداراتی بوده؟! عرض میکنم که این بعید است.

علی ای حال بحث تقیه، بحث بسیار پر فایدهای است. مکرر صحبت کردیم. میخواستم اشاره کنم که حاصل مباحثه ما این سؤال در مقابل فرمایش اعزه است؛ اینکه شما در طرفین معارضه اندختهای و بعد سراغ تقیه و مخالفت و موافقت با عامه رفتید، با این سؤال مواجه هستید که باید دید این احتمال تقیه قبلاً هم بین علماءشیعه مطرح بوده ای نه آنها اصلاً سراغ تقیه نرفته بود، حالا ما بعد از ده قرن میگوییم تقیه است؟ اگر به این صورت باشد، احتمال اساس تقیه بودن بعید میشود.

شاگرد: وقتی این روایات از حیث سند و دلالت خیلی خوب است، چه وجهی برای اعراض مشهور میماند؟ اگر بخواهیم اعتبار روایت قبل از زوال را قبول نکنیم.

استاد: خُب اولین چیز در فایده داشتن ای نداشتن اعراض مشهور، این بود در ما نحن فیه که مسأله خیلی محل ابتلاء نبود، ولی همینجا هم که اعراض صورت گرفته، مهمترینش تهذیب و استبصار است. چرا قبول نمیکنند؟ مرحوم شیخ در تهذیب و استبصار اولین دلیلی که برای نپذیرفتن این روایت ذکر میکنند، مخالفت کتاب است؛ یعنی خداوند "اَوّلیّ" را میزان قرار داده است. "لمخالفته لکتاب" این فرمایش شیخ بود که قبلاً صحبت کردیم. خُب ریخت این حرف را میبینید که اعراض بخاطر عدم جمع بین دو دسته است؛ آن روایات را موافق کتاب دیدهاند و این را مخالف کتاب. ولذا جمع کردهاند و شیخ فرمودهاند اگر دیشب ابر بود وفردایش دیدیم، به ضمیمه کذا آن وقت میگوییم ثابت است. این جمعی است که ایشان انجام دادهاند. خود جمع ایشان کاشف از این است که این اعراض اعراض مدرکی است. اعراض استدلالی است و برای کلاس فقه است. نه اعراض کاشف از عمل بیرونی شیعه در بین خودشان.

---

[1] رؤيت هلال، ج۳، ص: ۱۹۸۵

[2] الحدائق، ج ۱، ص ۴-۱۳

[3] جواهر، ج ۸، ص۹۸-۹۷

اصطلاح متاخرین و متقدمین

(12:30)

من این مسأله شهرت را خواندم. هر کجا دیدم نکات طلبگی دارد هر چه به ذهنم می‌آید عرض می‌کنم. فرمودند:

«و أمّا الشهرة بين الأصحاب، فالأمر فيها هيّن بعد مخالفة كثير من أجلّاء المتقدّمين و موافقة أكثر المتأخّرين لهم»؛ این‌ها اصطلاحاتی است که باید در طلبگی معلوم باشد؛ متقدمین و متاخرین.

«**متاخرین**» اصطلاحات مختلفی دارد که جا به جا به کار می‌برند. گاهی شروع متاخرین را از شیخ الطائفه می‌گیرند. به‌معنای فضای استدلال است که از سبک نویسندگی متون فقهی اولیه بیرون آمده است. لذا ایشان رئیس المتاخرین می‌شوند مثل مبسوط و امثال آن، اما در خیلی دیگر از اصطلاحات رئیس المتاخرین را محقق اول می‌گیرند. لذا از مثل شهید ثانی و این‌ها را متأخر المتاخرین حساب می کنند؛ مقدس اردبیلی از این دسته متأخر المتاخرین است.

شاگرد: ملاک اینکه از محقق اول می‌گیرند مد نظرتان هست چیه؟

حاشیه جالب مساله نماز جمعه در عصر غیبت

استاد: بله، صاحب حدائق مطلبی دارند. بحث نماز جمعه یادتان هست؟ حاج آقا می‌فرمودند: ذهن سید در صاف بودن در درجه اعلی است، با این ذهن عالی ایشان در بحث نماز جمعه در الدرة النجفیة فرموده بود: «و كلمها في غيبة الإمام * * * أبهم معتاص على الافهام»[1]. آن وقت آدم وقتی نگاه می‌کند یک چیزهایی بسیار جالب است. بخشی از آن را جلوتر دیده بودم. امروز هم که ایشان شهرت بعد از شیخ را فرمودند اینها را دوباره مرور کردم. خیلی کوتاه اشاره می‌کنم:

بحث وجوب نماز جمعه در زمان غیبت، از بحث‌های فقهای است که غیر از این‌که خود بحث عمیق است، حاشیه‌هایی دارد. همانطور که به اصطلاح امروزی می‌گویند حاشیه مجلس؛ عجائب و لطائف هایی در حاشیه این بحث رخ داده است. مطالبی است که یادداشت کردنی است. مثلاً شهید ثانی رساله نوشتند و از وجوب عینی، محکم دفاع کردند. خُب بعد از ایشان هم راه افتاد. مجلسی ثانی در بحارالانوار تعبیر دارند که اظهر نزد من همین است.

> **ثم أقول : إذا عرفت هذه الاختلافات ، فالذي يترجح عندي منها الوجوب المضيق العيني في جميع الازمان ، وعدم اشتراط الامام أو نائبه الخاص أو العام[2]**

این مختار و فتوای مجلسی ثانی است. بعد وقتی می‌خواهند مطلبشان را جلو ببرند، از شهید ثانی ذکری می‌کنند. مجلسی ثانی عبارتی دارند که در آن افقه فقهاء را شهید ثانی قرار می‌دهند.

> **وناهيك شدة اهتمام هذا البارع الورع المتين الذي هو أفقه فقهائنا المتأخرين بل المتقدمين ، وفاز بالسعادة فلحق بالشهداء الاولين في أعلا عليين في إظهار هذا الحق المبين[3]**

این عبارت از علامه مجلسی صاحب بحارالانوار است؛ این علمیتش است و بعدش هم شهید شد. این از حواشی جالب است. خُب ایشان این را می‌گویند و صاحب حدائق هم همینطور است. صاحب حدائق هم در بحث وجود نماز جمعه، قائل به وجوب عینی هستند. بعد می‌گویند: چرا ما می‌گوییم علماء قدیم خیلی [أعلم هستند] ، درحالی‌که ما قبول نداریم؛ هر کسی به فقهاء بعدی نگاه کند می‌بیند علمیتشان بهتر است و اَقَ‌ّنظراً هستند. بعد می‌گویند: اولین کسی که فتح باب اجتهاد به‌معنای درستش دارد؛ یعنی رگه ای از تقلید در کارش نباشد! می‌گویند او شهید اول است. این هم

جالب است. ایشان شهید اول را می‌گویند. می‌گویند اولین کسی که فتح باب اجتهاد به‌معنای درست داشت، شهید اول است. واقعاً هم سخت است. و الا همه مقلد هستند. این‌که از تقلید در بیایند سخت است. از تقلید در آمدن و به‌سوی کفر رفتن راحت است؛ «مِّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْ

[4]، این آسان است! اما کسی بخواهد از تقلید با شرح صدر للاسلام و درست در بیاید، آن جور که مرضیّ خدا است و مولی از او راضی باشد، خیلی بر او سخت می‌گذرد. یک چیزی می‌گویم. ما اهلش نیستیم و ندیده‌ایم. اگر کسی بخواهد درست برود سخت می‌گذرد. این جور نگویید که خوشا به حالش! یک سختی‌های واقعی بر او تحمیل می‌شود.

علی ای حال صاحب حدائق که محدث بزرگی بودند، وقتی من این کلمه را از ایشان دیدم برایم خیلی جالب بود. ایشان با تجلیل می‌گویند؛ می‌گویند فهم اینها بهتر است، دقتشان بالاتر است. اولین کسی که بعد از آنها این فتح باب را کرد، شهید اول بود. بعد می‌گویند: «و ان مهّد له المحقق و العلامه». یعنی محقق و علامه هم که می‌گویم رئیس متاخرین هستند، فقط مهده شهید اول بوده‌اند. [d1] این برای شهید اول خیلی حرف است. فضا را شکستند، اما خود محقق در این فضا

تردید کردند. «أما رؤیته قبل الزوال ففیه تردید»[5]. اصلاً در مورد تردیدهای محقق کتاب نوشته‌اند؛ «ایضاح ترددات الشرایع». حاج آقا می‌فرمودند: علماء بزرگ می‌گفتند در رفتن از ترددات محقق خیلی مشکل است. همین‌طور در شدن خیلی مشکلی ندارد اما اگر بخواهد فقیهانه در شود، مشکل است. جایی که محقق می‌گوید: «فیه تردد»، اگر کسی بخواهد درست و حسابی این تردد را رفع کند، سخت است. یعنی این جور در فقاهت بزرگ بوده است. رضوان الله تعالی علیه!

خُب این دو فقط مهدّ بوده‌اند. پس طبق فرمایش صاحب حدائق، متاخرین شهید اول می‌شوند. البته در اینجا حرف زیادتر است؛ روشهای فقهی؛ روش فقهی حلب قبل از این دو بزرگوار بوده. صاحب غنیه و فقهایی که بودند. هر کدام یک روشی را اعمال کرده‌اند. حله هم برای این اعزه بوده. تا این‌که شهید اول ماشاءالله بین همه اینها جمع کرده‌اند. مسافرتها داشتند و ... .

شاگرد: حلب مرکز بوده؟

استاد: سید ابن زهره، قبل از محقق بوده. مرکزیت نداشته ولی برای خودشان مکتبی داشتند؛ فقهایی با نحو خاص خودشان داشته. یک روشهایی لطیفی که هر کدام داشتند.

جواهر بعد از این همه حرفها، وقتی به اینجا می‌رسند، در مورد قول به وجوب عینی می‌گویند: « إنا لله و إنا إليه راجعون من هذه المصيبة العظيمة»[6]. بعد می‌گویند فلانی سوء ادب کرده و ما هم می‌توانیم مقابله کنیم. اما اگر این آیه در قرآن نبود **«وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا۟ بِمِثْلِ عُوقِبْتُم بِهِۦ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّٰبِرِينَ»**[7] ما هم همینطوری مقابله می کردیم.

> **و قد أكثروا فيها من السبّ و الشتم خصوصا رسالة الكاشاني التي سماها بالشهاب الثاقب و رجوم الشياطين، و لو ال أنه آية في كتاب الله لقابلناه بمثله، لكن ال يبعد أن تكون هذه الرسالة و ما شابهها من كتب الضلال التي يجب إتلافها، اللهم إال أن يرجح بقاءها أنها أشنع شيء على مصنفيها لما فيها من مخالفة الواقع في النقل و غيره، بل فيها ما يدل على أنهم ليسوا من أهل العلم كي يعتد بكالمهم و يعتني بشأنهم[8]**

« لكن ال يبعد أن تكون هذه الرسالة و ما شابهها من كتب الضلال التي يجب إتلافها ».

شاگرد: کدام کتاب را می‌گویند؟

استاد: کسانی که قائل به وجوب عینی هستند! از شهید ثانی شروع شده. این بحث مفصل است. گفتم حاشیه خیلی دارد.

شاگرد: ایشان بد حرف زده‌اند؟

استاد: ایشان می‌گویند: اینها از کتب ضلال است. گفتم که مجلسی دوم به‌خاطر مختار خودشان شهید را افقه فقها می‌کنند، در اینجا [صاحب جواهر] عبارات تندی می‌آورند. در دو-سه جا صاحب جواهر می‌گویند که او جوان بوده و هنوز در سنین بسیار پایین بوده که این کتاب را نوشته، و الا از مثل شهید ثانی خیلی بعید است!

اینکه قبلاً عرض کردم که ایشان می‌گویند: آدم نباید احتمالات را بگوید، همین صفحه است؛ **«من ذلك ينبغي أن يترك الإنسان ذكر بعض الاحتمالات في المسائل القطعية و لو معلقا له على فقد القاطع، فإنه ربما كان ضالا لغيره»**؛ ولو معلقا، یعنی بگوید: شاید، علی هذا. نباید اینها را بیاورد. آن چیزی که بعد دارند، این است: می‌گویند کتب ضلال است و باید از بین برود. بعد می‌گویند: نه، باید اینها را بگذاریم باشند. اگر اینها را اتلاف کنید فردا می‌گویند: شاید در این کتابهای چیزی بوده! بلکه باید اینها را به جا بگذاری تا آیندگان ببینند که چه مطالب بی خودی بوده! **«اللهم إلا أن يرجح بقاءها أنها أشنع شيء على مصنفيها لما فيها من مخالفة الواقع في النقل و غيره»**. اینها حواشی کار است که جالب است. خودش یک رساله‌ای می‌شود؛ حواشی مسأله حکم نماز جمعه در زمان غیبت. حواشی آن یک رساله می‌شود. خیلی عالی است. در این جور مواقع برداشت هایی که علماء یک عمر داشته‌اند، یک دفعه به ظهور می‌آورد. عبارت علامه مجلسی رضوان‌الله‌علیه برای شهید ثانی کم نیست. عبارت صاحب حدائق برای شهید اول کم نیست. اینها یادداشت کردنی است. چرا؟ چون یک اندوخته‌ای که دارد یک دفعه در یک جمله می‌آورد. معلوم می‌شود که صاحب حدائق چنین دیدی را از مجموع عمرش که با فقه سر و کار داشته، به شهید اول پیدا کرده بوده‌که حال یک دفعه در نصف سطر آن را برای شهید اول می‌گوید.

شاگرد: صاحب حدائق ذیل همین بحث می‌فرمایند؟

استاد: بله. ایشان هم قائل به وجوب عینی می‌شوند. همین‌جا هم هست که از متاخرین تعریف می‌کند. می‌گوید اعراض مهم نیست. متاخرین ادقّ بودند. برای اصول هم یادم هست؛ کسی به حاج‌آقا گفت چطور است که شیخ اعظم انصاری این جور بالا و دقیق بودند و حالا اینها نیست؟! ایشان یک کلمه گفتند که حال هم عینک نداریم. یعنی صاحب حدائق می‌خواهد بگوید یک عینکی دارم که

آن عینک من سبب می‌شود که شهید را به این صورت ببینم.

گفتن اینها برای من خوشایند است. نمی‌دانم راضی بودی یا ناراضی. اگر ناراضی بودی حلال کنید!

---

[1] الدرة النجفیة نویسنده : السید بحر العلوم جلد : ۱ صفحه : ۱۶۸

[2] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد :۸۹ صفحه : ۱۴۶

[3] همان ص۲۳۱

[4] النحل ۱۰۶

[5] المعتبر في شرح المختصر المؤلف : المحقق الحلي الجزء : ۲ صفحة : ۶۸۹

[6] جواهر الکلام، ج 11، ص ۱۷۹-۱۷۷

[7] النحل۱۲۶

[8] جواهر الکلام، ج 11، ص ۱۷۹-۱۷۷

[d1]

الحدائق الناضرة ج۹، ص: ۳۷۷:

مع انه لا ريب عند كل ناظر و سامع ممن عرف الرجال بالحق لا الحق بالرجال ان هؤلاء أدق فهما و اذكى ذهنا و أشد تيقظا و أكثر تتبعا و أقرب الى الصواب و ابتداء الفحص و التحقيق و ترك التقليد للسلف نشأ من زمن الشهيد الأول و ان أحدث المحقق و العلامة شيئا من ذلك.

اصطلاح متقدمین و متاخرین در بیان محقق حلی و مقدمه کتاب معتبر

(26:30)

شاگرد: متاخرین را فرمودید اما متقدمین را نفرمودید.

استاد: مقدمه معتبر از جاهای خیلی خوبی است. محقق در مقدمه معتبر اسم میبرند و قشنگ معیّن میکنند. من همه عبارت را نمی خوانم. میفرمایند: علماء به قدری زیاد بودند...؛ اینها خیلی مهم است. «لمّا كان فقهائنا رضوان اللّه عليهم في الكثرة إلى حد يتعسر ضبط عددهم، و يتعذر حصر أقوالهم لاتساعها و انتشارها، و كثرة ما صنّفوه»[1]؛ یعنی این قدر گستردہ بوده اند. خیلی جالب است. یعنی یکی-دو تا نبودند. آن هم زمان ایشان. لذا میگویند: چون خیلی وسیع هستند من این جور اختصار میکنم. هر وقت من این عبارت محقق در معتبر را میبینم، به یاد حرف صاحب وسائل در خاتمه وسائل میافتم. فرمودہ اند: در زبانها مدام میگویند اصول اربعمأة. چهار صد اصل روائی! ایشان میگویند چهارصدتا کجا بود؟! شش هزار و خردہ ای اصل روائی بین علماء و روات شیعه بوده. [d1] بعد میگویند پس چرا اصول اربعمأة میگوییم؟ آن چهارصدتا از کجا آمده؟ ایشان میگویند آن چهارصدتا فقط اصل شاگردان امام صادق علیه‌السلام بودند. یعنی دستگاه اصول روائی این قدر گستردہ بوده. در اینجا هم میگویند از بس زیاد است، نمیشود. بعد میگویند من انتخاب کردم؛ بزرگانشان و کسانی که اهل اجتهاد بودند. تا اینجا که میگویند: « فممن اخترت نقله الحسن بن محبوب...»؛ یعنی از محدثین و روات. «و من المتأخرين أبو جعفر محمد بن بابويه القمي (رض)، و محمد بن يعقوب الكليني و من أصحاب كتب الفتاوى علي بن بابويه، و أبو علي بن الجنيد، و الحسن بن أبي عقيل العماني، و المفيد محمد ابن محمد بن النعمان، و علم الهدى، و الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي...[d2] ». منظور اینکه متاخرین و متقدمین در اصطلاح ایشان به این صورت به کار رفته است.

شاگرد: یعنی بقیه تابع این افراد هستند و لازم نیست نظرات آنها بیاید؟

استاد: بله، اشاره هم کرده بودند که وقتی قول اینها را برای شما بگویم تقریباً قول بقیه هم میآید. نکته ای که هست این است که ایشان کلمه متاخرین را داشتند. وقتی به خودشان میگوییم: رئیس متاخرین هستند، معلوم است که کلمه متاخرین که محقق در اینجا میگویند منظورشان خودشان نیست. و لذا روی متاخرین اصطلاح ایشان، بعد از مثل شیخ و مفید میشوند. احتمال اینکه منظورشان از متاخرین صاحبین فتوا باشد، هست. عبارتش را بعداً خودتان نگاه کنید.

شاگرد: [متاخرین از] فقهاء ندارند؟

استاد: من کلمه فقهاء را نگفتم. گفتم متقدم و متأخر می‌آورند. در کلمات ایشان می‌زان هست. ظاهراً متقدمین کسانی بودند که در عصر معصومین بودند، متاخرین کسانی بودند که بعد از زمان غیبت صغری بودند. این متقدمین در نقل است. «من اصحاب کتب الفتاوا» که این هم باز متقدمین و متاخرین دارد. متقدمینش آن سه تا می‌شوند. از مفید ای از شیخ به بعد متاخرین شروع می‌شود.

(30:35)

خُب سید بحر العلوم فرمودند:

«و تردّد آخرين في المسألة كما مرّ، على أنّ المعتمد من الشهرة في مقام الترجيح هي الشهرة بين متقدّمي الأصحاب، كرواة الأخبار و التابعين لهم»؛ همین که در مقدمه معتبر هم توضیحش را دادند.

«و أمّا الشهرة الحاصلة بعد زمان الشيخ رحمه اللّه ففيها كلام مشهور»؛ ظاهراً این کلام مشهور از همان درایه شهید ثانی شروع شده. این کلام در درایه شهید ثانی مطرح شده. اینکه شیخ الطائفه ابهتی داشتند که بعد از ایشان مدت ها فقهاء احتراماً ای اعتماداً با ایشان مخالفتی نداشتند. **«و إن كان الحقّ عدم خلوّها عن نوع تأييد»؛** یعنی مشهور بعد از شیخ.

این برای شهرت حاصل بعد از شیخ است. خُب در مانحن فیه شیخ برای این روایات محمل آورده‌اند و قبول نکرده‌اند.

---

[1] المعتبر في شرح المختصر المؤلف : المحقق الحلي الجزء : ۱ صفحة : ۳۳

[d1]به كلام منطبقي از ,وسائل دسترسي پيدا نكرديم ولي شايد اشاره به اين جمله باشد: وسائل الشيعة، ج30، ص: 167:

و أما ما نقلوا منه و لم يصرحوا باسمه فكثير جدا، مذكور في كتب الرجال، يزيد على ستة آلاف و ستمائة كتاب، على ما ضبطناه.

[d2]المعتبر في شرح المختصر، ج1، ص: ۳۳

عدم توجه علامه حلی در تقابل ادعای اجماع سید مرتضی در رویت قبل از زوال در ناصریات و خلاف

> **و أمّا الإجماع الذي حكاه العلّامة في التذكرة، فهو معارض بالإجماع المنقول عن السيّد المرتضى، فقد نقل عنه في المختلف أنّه ذهب إلى اعتبار الرؤية قبل الزوال، و أنّه ادّعى أنّ عليّا عليه السّلام و ابن مسعود و جماعة قالوا به، و أنّه لا مخالف لهم. و قد ترجّح هذا بما تضمّنته من النسبة إلى عليّ عليه السّلام صريحا، و بقرب عصر الناقل له من عصر الأئمّة عليهم السّلام، فلا يبعد الطّلاعه على الإجماع، بخلاف الأوّل؛ و برجوع العلّامة في المختلف عمّا نقله في التذكرة، و اعتماده فيه على الإجماع المحكيّ عن السيّد المرتضى. و هذا كلّه ممّا يضعّف الإجماع الذي حكاه في التذكرة.[1]**

(31:45)

«و أمّا الإجماع الذي حكاه العلّامة في التذكرة، فهو ...و أنّه ادّعى أنّ عليّا عليه السّلام و ابن مسعود و جماعة قالوا به»؛ یعنی به اجزاء رؤیت قبل از زوال.

«و أنّه لا مخالف لهم»؛ پس این اجماع می‌شود.

«و قد ترجّح هذا»؛ این اجماع دوم علامه در مخالف، در مقابل اجماع ایشان در تذکره، **«بما تضمّنته من النسبة إلى عليّ عليه السّلام صريحا، و بقرب عصر الناقل له من عصر الأئمّة عليهم السّلام»**؛ ناقل سید هستند. ناقل اجماع تذکره خود علامه است. قرب عصر ناقل یعنی سید، مقابلش یعنی علامه.

«فلا يبعد الطّلاعه على الإجماع، بخلاف الأوّل»؛ اول یعنی علامه در تذکره. **«و برجوع العلّامة في المختلف عمّا نقله في التذكرة، و اعتماده فيه»**؛در مختلف به اجماع سید اعتماد کرده‌اند، **«على الإجماع المحكيّ عن السيّد المرتضى. و هذا كلّه ممّا يضعّف الإجماع الذي حكاه في التذكرة»**.

ببینید در اینجا امر عجیبی است. آن احتمالی که عرض کردم خیلی در ذهن خلجان می‌کند. در مباحثه ما این احتمال مطرح شد که نسخه ناصریات سید که به دست علامه رسیده، نسخه ای نبوده که خود سید نوشته باشند. نسخه ای بوده که توسط زیدیه تصحیح به کتاب خودشان شده باشد. عجیب مطلب این است: وقتی بزرگی مثل علامه می‌خواستند مختلف را بنویسند، معلوم می‌شود که کتاب ناصریات سید با این نسخه به دستشان آمده و اصلاً از تذکره و منتهی غض نظر کرده‌اند. یعنی ادعای اجماع سید یک جور مهمی در چشم علامه حلی جلوه کرده. عبارات را سریع عرض می‌کنم.

> **مسألة ٧٧: إذا رئي الهلال يوم الثلاثين، فهو للمستقبلة، سواء رئي قبل الزوال أو بعده،... عند علمائنا أجمع- و به قال مالك و الشافعي و أبو حنيفة- لما رواه العامة عن أبي وائل منصور بن سلمة قال: جاءنا كتاب عمر و نحن بخانقين: أنّ الأهلّة بعضها أكبر من بعض، فإذا رأيتم الهلال في أول النهار، فلا تفطروا حتى تمسوا، إلاّ أن يشهد رجلان مسلمان أنّهما أهلاّه بالأمس عشيّة.... و قال الثوري: إن رئي قبل الزوال، فهو لليّلة الماضية، و إن رئي بعده، فهو للمستقبلة «2». و به قال أبو يوسف [2]**

«.. عند علمائنا أجمع»؛ این اجماع تذکره است. بعد روایاتش را هم می‌آورند. بعد می‌گویند «من طریق الخاصه» روایت یقطینی هم داریم. تا اینجا که می‌فرمایند: **«و قال الثوري»؛** ایشان قول سفیان ثوری را جلو می‌اندازند. چرا؟ به‌خاطر سبق زمانی او و محدث بودنش. **«إن رئي قبل الزوال، فهو لليّلة الماضية، و إن رئي بعده، فهو للمستقبلة. و به قال أبو يوسف»؛** ابویوسف به‌عنوان مفتی پس از سفیان ثوری بوده. این ترتیب را در تذکره مراعات کرده‌اند. بقیه عبارت را نمی خوانم؛ این برای تذکره بود که فرمودند «عند علمائنا اجمع».

بعداً وقتی به اقوال شاذ رسیده‌اند، در منتهی به این صورت فرموده‌اند:

> **مسألة: و لا اعتبار برؤيته قبل الزوال. و قال بعضهم: إن رؤي قبل الزوال فهو لليّلة الماضية، و إن رؤي بعده فهو للمستقبلة. و به قال الثوريّ، و أبو يوسف، و الذي أختاره مذهب أكثر علمائنا، إلاّ من شذّ منهم لا نعرفه، و به قال الشافعيّ، و مالك ، و أبو حنيفة[3]**

«و لا اعتبار برؤيته قبل الزوال. و قال بعضهم: إن رؤي قبل الزوال فهو لليّلة الماضية، و إن رؤي بعده فهو للمستقبلة. و به قال الثوريّ، و أبو يوسف، و الذي أختاره مذهب أكثر علمائنا»؛ در تذکره «اجمع علمائنا» بود، اینجا «والذی اختاره» شد. یعنی به مختار می‌رسند. **« مذهب أكثر علماؤنا إلاّ من شذّ منهم لا نعرفه»؛** اسمی از سید نیست. معلوم می‌شود که در کتاب‌های دیگر بوده که فی الجمله قائل دارد. لذا می‌فرمایند «قال بعض اصحابنا» در بعضی از کتاب‌ها. ولی می‌گویند «لانعرفه» که این بعض اصحاب چه کسانی هستند.

این عبارت منتهی بود. حال به مختلف بیایید. ظاهراً این نسخه ناصریاتی که به دست ایشان آمده بود، مصحّف بوده. می‌فرمایند:

> **مسألة: قال السيد المرتضى في المسائل الناصرية لما ذكر قول الناصر انّه إذا رؤي الهلال قبل الزوال فهو لليلة المامضية: هذا صحيح و هو مذهبنا. و قال الشيخ في الخلاف: إذا رؤي قبل الزوال أو بعده فهو لليلة المستقبلة دون المامضية و قال ابن الجنيد: و رؤية الهلال يوم ثلاثين من رمضان أي وقت كان إذا لم يصح أن الليلة المامضية قد رؤي فيها ال يوجب الإفطار له، فاذا صحت الرؤية فيها أفطر أي وقت يصح ذلك عنده من نهار يوم ثلاثين. و الأقرب اعتبار ذلك في الصوم دون الفطر. لنا: انّه أحوط للعبادة فكان أولى. و ما رواه زيد الشحام في الصحيح، عن الصادق- عليه السلام- انّه سئل عن الأهلّة، فقال: هي أهلّة الشهور، فإذا رأيت الهلال فصم، و إذا رأيته فأفطر.**
>
> **و في الصحيح عن محمد بن مسلم، عن الباقر- عليه السلام- قال: إذا رأيتم الهلال فصوموا، و إذا رأيتموه فأفطروا. و عن الفضل بن عبد الملك، عن أبي عبد اللّه- عليه السلام- قال: الصوم للرؤية، و الفطر للرؤية. إذا عرفت هذا فنقول: إذا رآه قبل الزوال كان محل الصوم باقيا، فيجب ابتداؤه حينئذ. احتج الشيخ بالأخبار الدالّة على اعتبار الشهود [4]**

«... و قال الشيخ في الخلاف»؛ جلد سوم صفحه چهارصد و نود و سه است. ببینید در اینجا قول شیخ را در خلاف میآورند. اما نمیدانم چطور است؟ خلاف در دستشان نبوده؟ قبلاً همین بخش از آن را یادداشت کرده بودند؟ فقط عبارت اول را آوردهاند. **«إذا رؤي قبل الزوال أو بعده فهو لليلة المستقبلة دون المامضية».**

«و الأقرب»؛ حالا میخواهند مختار خودشان را بگویند. میگویند نه حرف سید و نه حرف شیخ. بلکه تفصیل. همین تفصیلی که سید میخواهند بحث کنند. **«اعتبار ذلك في الصوم دون الفطر»**؛ در افطار اگر قبل از زوال دیدی باید روزه را سر برسانید. روز سیام ماه مبارک به این صورت است. اما در سیام شعبان اگر قبل از زوال دیدی باید روزه بگیری. حالا چرا؟ منظور من اینجا است:

«لنا: انّه أحوط للعبادة فكان أولى»؛ سید بحر العلوم جواب اینها را میدهند. بعد روایت زید شحام را میآورند. بعد میفرمایند:

«إذا عرفت هذا فنقول: إذا رآه قبل الزوال كان محل الصوم باقيا، فيجب ابتداؤه حينئذ»؛ حالا که محل صوم باقی است باید ابتدا به آن شود. تا آن جا که میفرمایند:

«و ادّعى السيد المرتضى انّ عليا- عليه السلام- و ابن مسعود و ابن عمر و أنس قالوا به، و لا مخالف لهم»؛ اینجای مختلف خیلی عجیب شده. ظاهراً این نسخه ان صرایات چنان در ذهن ایشان بوده، با اینکه فرمودند «قال الشيخ في الخلاف» اما وقتی به خلاف مراجعه میکنید عین همین ادعای «و ادعى السيد مرتضى»، در خلاف هست. ایشان هم انس و امیرالمؤمنین و اینها را در مقابلش میآورد. میگوید آنها گفته اند «لليلة المستقبلة/ القابلة و لا مخالف لهم». چطور شده که علامه در اینجا فقط ادعای سید را در اجماع آوردهاند، آن هم با نسخه ای که بحث شد، اما عین همین عبارت خلاف را با اینکه در اینجا از خلاف هم نقل میکنند، کامل نیاوردهاند. اگر میگویید اجماع، خب آن هم اجماع است. در خلاف با هم است، احتمال اینکه خلاف شیخ، خلاصه شده خلاف سید است، مسأله را عجیب تر میکند. یعنی خلاف سید هم همین بوده. نه اینکه مختلف بوده

«لامخالف لهم». اینجا از جاهای عجیب مختلف است. بعداً هم می‌بینید در کتب مثل سید بحرالعلوم آمده و اشان هم فرمودهاند «و هو معارض بالاجماع المنقول عن السید و انه ادعی... و قد ترجح بما تضمنته». این اجماعی که همینجا می‌گویند، با همان لسان اجماعی است که شیخ الطائفه دارند؛ «لامخالف لهم». فضا خیلی عجیب شده.

---

[1] رؤيت هلال، ج3، ص: ۱۹۸۵

[2] تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)، ج6، ص: ۱۲۶

[3] منتهى المطلب في تحقيق المذهب؛ ج۹، ص: ۲۴۷

[4] مختلف الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج۳، ص: ۴۹۳

لزوم بررسی اولین کتاب انعکاس دهنده اجماع سید در نسخه مصحف ناصریات

(40:45)

تا جایی که ممکنم بود دیدم. اگر یادتان باشد از معتبر هم خواندم. نسخه ی ناصریاتی که در دست صاحب معتبر بوده، غیر نسخه‌ای است که مختلف با آن نوشته شده. ولذا حرفی نزده اند. پی جویی کردم تا ببینم اولین شخص چه کسی بوده، ظاهراً سر نرساندم. شما هم نظر شریفتان باشد. در کتب قبل از مختلف چه کسی اول گفته سید مرتضی قائل به رویت قبل از زوال است؟ محقق که در معتبر اصلاً به سید نسبت نمیدهند. پس اولین کسی که نسبت داده‌اند مختلف است و همینطور در کتابهای بعد از ایشان میخش کوبیده شده بود؛ تا ببینیم همینطور به ترتیب کدام کتابها بوده؟ شروع شرایع را دیدم، چیزی نبود که به سید نسبت بدهند. مسالک را هم دیدم. اما در مثل ذخیر محقق خراسانی هست. حال باید کتابهایی که از مختلف تأثیر گرفته‌اند، چه کتابهایی است؟

بعد هم استدلال شیخ را جواب میدهند. یعنی شیخی که خودشان ادعای اجماع داشته‌اند، ایشان فقط به استدلال شیخ اکتفاء میکنند. «احتج الشیخ بالأخبار الدالّة علی اعتبار الشهود»؛ در مورد اجماع میگویند: سید اجماع داشت، شیخ که اجماع ندارد. ظاهر کلامشان به این صورت است. اینها مطالب مهمی است. حتماً مراجعه کنید تا دنباله کلام سید بحر العلوم را بخوانیم. تمام مطالبشان مربوط به اینها میشود که در آخر کار خواندم. یعنی «احتجّ العلامه» را باید با مجموع همه عرائض من در نظر بگیری تا ببینیم به کجا میرسیم.

شاگرد: اینکه همه به نسخه تصحیف شده اعتماد کرده باشند، بعید نیست؟

استاد: بعید است. با آب و تاب عرض کردم که این بعید است اما مطلبی که گفتم این بود که چه کنم که من طلبه غیر از این احتمال ندارم. محضر آقایان هم عرض کردم که فکر کنید که احتمال دیگری هم هست که در اینجا چه شده؟

شاگرد: «مانعیه» و «قابله» در کتابت شبیه هم هستند ولی باز بُعدش زیاد است.

استاد: ما قرینه منفصله از خلاف آوردیم. چون عرض کردم خلاف شیخ و خلاف سید میتواند تلخیص باشند. و در خلاف «قابله» هست، لذا به ذهن خیلی نزدیک میکند که آن نسخه هم «قابله» بوده.

شاگرد۲: تذکره را نگاه کردم و دیدم «قال فی الناصریات» نمیگوید ولی در متنه میگوید. ظاهرا در متنه یک نسخه ای در دستشان هست.

استاد: کجای متنه‌ی است؟

شاگرد۲: در بخش صوم نبود. در جاهای دیگر دیدم.

استاد: احتمال دارد که نسخه اصلی بعداً آمده بود و وقتی متنه‌ی را می‌نوشتند هنوز نبوده. این هم که برگردند و متنه‌ی را تصحیح کنند نشده. تذکره و متنه‌ی هیچ‌کدام تغییری ندادهاند و تنها در مختلف است؛ لذا می‌گوید «و برجوع العلامه فی المختلف علیه‌السلام نقله فی التذکره».

شاگرد: ظاهراً مختلف قبل از تذکره نوشته شده.

استاد: نه. با این شرائطی که ما جلو رفتیم نه.

شاگرد: در صفحه پانزدهم پاورقی شماره چهارم از غایة المرام نقل می‌کند.

استاد: «لایخفی ان العلامه الّف التذکره بعد المختلف». ان شاءالله نگاه می‌کنم. بعداً به این تألیفات، ارجاعاتی اضافه می‌شود. اگر نسخه‌های خطی را ببینید، می‌بینید کنارش نوشته ذکرناه در فلان کتاب، وحال اینکه این را قبلش نوشته بوده. لذا می‌توانند بعداً که مختلف را نوشته اند در حاشیه تذکره یک جایی بنویسند که ما این را در مختلف هم گفته ایم. باید محتوا بررسی تاریخی شود. نه صرف اینکه در کتاب بگوید «ذکرناه» در فلان کتاب.

هدف شیخ از نگارش تهذیب

شاگرد۳: شیخ تهذیب را با توجه به دغدغه‌ای که از اهلسنت دارند می‌نویسد. می‌توان گفت در پاالیش احادیث، برخی از احادیث از شیعه بیرون رفته و شیخ برای اینکه بخواهند پاسخ اهلسنت را بدهد این احادیث را دوباره آورده تا بگوید این اختالفاتی که شما اشاره می‌کنید بین ما حل شده و به شما می‌گویم که نکته ی اینکه برخی از احادیث را کنار گذاشته‌ایم چیست. در ادامه آن احادیثی که شیخ آورده را جدی گرفتند و در کتب آمد.

استاد: البته شیخ در مقدمه تهذیب اینطور توضیح می‌دهند؛ می‌گویند اشان رفته بررسی کرده و دلیلش هم این بوده که این روایات خیلی متعارض بوده‌اند. بعد می‌گویند من اینها را می‌آورم تا همه اینها را بررسی کنم. خود تهذیب، شرح مقنعه است. در متن مقنعه می‌گوید که اینها پاالیش شده بود یا نشده بود. این خودش وجهی است که این فرمایش شما را محک بزند که آیا متن مقنعه با همه جاهایی که شیخ حمل می‌کنند و روایاتش را کنار می‌گذارند، اگر متن مقنعه موافق آنی است که شیخ قبول نکرده‌اند این دال بر این است که پاالیش شده بود؟! نه. برعکس است. عالوه که آن چه که در نظر شیخ مهم است، جمع می‌کنند. اینکه بگویند طائفه اینها را کنار گذاشته‌اند، باید بررسی شود.

شاگرد: می‌خواهم بگویم طایفه آنها را کنار گذاشته و اشان دوباره جمع کرده. ولی اشان در برخورد با اهلسنت نمی‌توانند اینچنین حرف بزنند. در نهایت جمع دالی می‌کند و می‌گوید برخی تقیه بوده و ... . مخصوصاً در منفردات*ی* که در تهذیب هست. در اینها بگوییم پاالیش شده بود و دوباره آورده شده.

استاد: ببینید عبارتی که در حافظه ام هست، این است: شیخ می‌گویند اولی که من تهذیب را نوشتم می‌خواستم روایات السالمیه را بیاورم. هم شیعه و هم سنی. یک مقداری جلو رفتم و دیدم نمی‌شود؛ مفصّل می‌شود. لذا گفتم فعلاً برای عامه را کنار می‌گذارم و روایات اصحابنا را می‌آورم. آن جا نمی‌گویند روایاتی که قبول ندارم را می‌آورم. می‌گویند می‌خواستم کتابی باشد که جامع همه روایات ما باشد. اما عبارتی که اشعار داشته باشد که اینها بیرون رفته بود و می‌خواهم فقط برای جواب آنها بیاورم، نیست. مگر این دست آنها بوده تا به آنها جواب بدهد؟! مگر در کتب فقهی اهل سنتی که در دست ما است، علیه شیعه از آن روایات استفاده کرده‌اند؟! به نظرم عباراتی که شیخ در مقدمه دارند ذهن را سراغ جامع روائی بودن می‌برد. نه صرفاً ذکر للجواب و جمع کردن.

والحمد لله رب العالمین